

و مقدار (یک دهم) برای فقراء از بنی هاشم با تعداد کمی که دارند تشریح شده در حالی که غیر آنان هم در آن نصف شریک آنان نخواهند بود ولی زکات با اینکه نسبت به خمس هم از جهت موضوع و هم از جهت مقدار کمتر است، مصارف هشت گانه ای برای آن تشریح شده که از جمله آنها همه راههای خیر است که تمامی افراد حتی سادات از آن استفاده می کنند و از جمله مصارف، همه فقراء، حتی فقراء سادات است که از زکات خود سادات استفاده می کنند، پس آیا چنین جعل و تشریحی ظلم و مخالف با عقل و حکمت شمرده نمیشود، که در آن هیچ تعادل و تناسبی یافت نمی شود؟! مخصوصا با توجه به آنچه در روایات زیادی آمده که خداوند متعال برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان را کند قرارداد، و خدا می دانست اگر آن مقداری که واجب فرموده کفایت نیاز فقرا را نمی کند البته آن را زیاده تر قرار می داد، چون از این روایات استفاده می شود که قرار دادن حکم و تشریح با محاسبه حاجتها و نیازها می باشد.

بنابراین جز آنچه گفتیم که خمس حق واحدی است برای منصب امامت و رهبری که تحت اختیار امام می باشد راهی نیست، و برای امام است که آن را در همه آنچه که از مصالح خود و مصالح مسلمین تشخیص می دهد مصرف نماید، و از آن جمله است اداره زندگی فقراء چنانچه زکات و دیگر مالیاتهای اسلامی نیز تحت اختیار امام قرارداد شده. نهایت امر اینکه بر امام لازم است مخارج فقراء بنی هاشم را از آن مالیاتی که منسوب به امامت و امارت (حکومت) است بدهد به جهت بزرگ داشتن حال آنان چون ایشان از اهل بیت نبوت و امامتند، و تکریم و احترام به پیامبر تکریم اهل بیت و منسوبین اوست.

امام خمینی مدظله [طاب ثراه] در کتاب بیع از بحثهایشان می گویند:

«و بطور کلی کسی که در معنای آیه و روایات خمس بیاندهد برای او روشن می شود که تمام سهام خمس مربوط به بیت المال است، و حاکم هم سرپرستی تصرف در آن را دارد، و به حسب مصالح عمومی مسلمین نظر

اوباید تبعیت شود، و بر حاکم است که بر حسب آنچه که صلاح می بیند زندگی سه طائفه (یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان) را از سهمی که برای برتزاق آنان برقرار شده اداره نماید، چنانکه در زمان امام نیز حکم زکاتها به دست او است که سهم ها را بر حسب آنچه که صلاح می بیند در مصارفشان قرار میدهد، تمام اینها در خمس و زکات بود و ظاهراً انفال نیز ملک رسول خدا (ص) و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین - نمی باشد بلکه برای آنان مالکیت در تصرف است و بیان آن از آنچه که گذشت استفاده می شود.^(۱)

ورود در مسئله از راه دیگر :

اگر قبول آنچه بیان کردیم برای شما سنگین است، مطلب را از راه دیگر محکم می کنیم، و فشرده آن اینست که : شاید خمس مال حرام مخلوط به حرام از قبیل صدقات باشد چنانکه بیان آن گذشت. و خمس زمینی که ذمی از مسلمان می خرد نیز از قبیل زکات بوده و به حاصل زمین تعلق می گیرد نه اصل آن، چنانکه گذشت.

و معادن و گنجها و آنچه در قعر دریاهاست نیز چنین است، چون اینها از انفالی هستند که مخصوص امام است، پس خمس در اینها از قبیل حق الاقطاعی است که از جانب امام برای کسی که در ملک امام تصرف نموده و آن را بیرون آورده قرارداد شده، و به بنی هاشم ارتباطی ندارد، بلکه همه آن برای امام بعنوان اینکه امام است می باشد، یعنی برای امامت و حکومت حق است.

و اما خمس ارباح مکاسب چنانچه در گذشته روشن گردید، احتمال دارد یک نوع مالیاتی باشد که از جانب ائمه متأخر (ع) قرارداد شده باشد و فلسفه آن اینستکه بعد از جدا شدن دست ائمه از زکاتها و مالیاتهای اسلامی تشریح شده از جانب خداوند متعال، احساس نیاز به آن به وجود آمد، پس خمس ارباح مکاسب نیز

(۱) کتاب البیع ۲/ ۴۹۵.

مخصوص امام است، ولذا امام (ع) در روایت ابن شجاع نیشابوری آن را به خودش اضافه نموده و فرمود: آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است. و در صحیحہ ابی علی بن راشد بعنوان یک حق مسلم برای امام شمرده شده است. (۱)

در حدائق به نقل از منتقی الجمان در مقام جواب از اشکالاتی که بر صحیحہ علی بن مهزیار وارد شده آمده است: «احتمال دارد این خمس مخصوص امام باشد و از بعضی روایات باب و فتوای جماعتی از قدماء نیز چنین استفاده می شود» رجوع نمائید (۲)

از سخنان محقق سبزواری در کفایه و ذخیره نیز تمایل ایشان به اینکه همه خمس ارباح مکاسب برای امام است استفاده می شود. (۳)

صاحب جواهر نیز در آخر بحث خمس جواهر در مسئله چهارم گوید:

«بله اگر وحشت تنها ماندن از جماعتی که فقهاء شیعه دارند نبود امکان ادعای ظهور روایات در اینکه همه خمس برای امام است وجود داشت اگر چه بر امام واجب است از آن به اصناف سه گانه ای که نان خور او هستند پردازد و لذا اگر اضافه آمد برای امام است، و اگر کم آمد بر امام است که از سهم خودش آن را کامل کند، و آن را بر هر کس که ائمه (ع) بخواهند حلال کنند» (۴)

بنابراین موضوعی برای قسمت نمودن و سهم بندی کردن باقی نمی ماند مگر خمس غنائم جنگ که موضوع آن در زمان ما منتفی است.

البته روشن است که امتیاز غنائم جنگ بر دیگر اموال و غنائم به اینست آنها از ابتدای کار بدلیل پیروزی بردشمن در اختیار رسول یا امام قرار می گیرد و از قبیل

(۱) وسائل ۶/۳۴۸ باب ۸ از ابواب مایجب فیہ الخمس، حدیث ۳ و ۲.

(۲) حدائق ۱۲/۳۵۶

(۳) کفایه ۴۴/، و الذخیره ۴۸۶/

(۴) جواهر ۱۶/۱۵۵.

مالیاتی‌هایی که از مردم گرفته می‌شود نیست، و شاید اینکه از خمس غنائم جنگ نیاز بنی هاشم بر طرف می‌شود نه از زکات و دیگر مالیاتی‌هایی که از مردم می‌گیرند، به جهت برداشتن تهمت از پیامبر (ص) باشد به این دلیل که شاید کسانی که تازه اسلام آورده‌اند گمان کنند که اصرار پیامبر (ص) بر گرفتن زکات و دیگر مالیات‌ها برای مخارج خانواده و قبیله‌اش می‌باشد، لذا آن‌ها را بر بنی هاشم حرام کرد.

و تعبیر به «چرکها» در بعضی از روایات زکات، بر فرض صحت اینگونه روایات، برای ابراز بی‌زاری و فاصله گرفتن خانواده آنحضرت از زکوات و نداشتن علاقه و اصرار بر استفاده از آن‌هاست، و اگر غیر از این بود بین زکات‌ها و خمسها که هر دو از مردم گرفته می‌شود چه فرقی است؟ و به چه دلیل اولی چرک دست مردم است و دومی نیست؟

مگر اینکه بین این دو تفاوت گذاشته شود به اینکه زکات‌ها از مردم بطور مستقیم به اسم فقیران و مسکینان به انگیزه پاک نمودن آنان گرفته می‌شود چنانچه آیه شریفه: **تَطَهَّرْهُمْ وَ تَزَكِّهُمْ بِهَا**^(۱) بر آن دلالت دارد و به همین دلیل چرک نامیده شده و اما خمسها اولاً و بالذات همه آن برای خداوند متعال قرار داده شده، چنانکه بیان کردیم، و از جانب خداوند به دنبال انتقال حکومت از جانب خدا به رسول و به ذی القربی، به رسول و ذی القربی و نیازمندان بنی هاشم منتقل می‌شود پس در حقیقت فقراء مردم، نانخور مردمند، و فقراء بنی هاشم نانخور خدا و از وابستگان به امامت و حکومت اسلامیند و بین این دو اعتبار فرق روشنی است.

بله در اینجا اشکالی باقی می‌ماند که بسا درباره آن سخن گفته می‌شود و آن اینکه: امتیاز قائل شدن بین بنی هاشم و غیر آنان برخلاف آن چیزی است که طبع و روح اسلام می‌خواهد که بین طبقات و عناصر جامعه مساوات برقرار نماید و بنیان امتیازات مادی و گروهی از جامعه ریشه کن شود.

ولکن این جهت را نیز باید توجه داشت که گرامی داشتن شخص در قبیله

و خانواده اش کاری است عاقلانه و متداول بین مردم که روح اجتماع آن
رامی پذیرد و احترام فرزندان و خویشاوندان پیامبر (ع) احترام پیامبر (ص)
محسوب می شود، پس چه مانعی دارد که چون اینان از شاخه درخت نبوتند
احتیاجات آنان از اموال حکومت اسلامی بر طرف شود؟

جهت چهارم

حکم خمس در زمان غیبت

شیخ طوسی - قدس سره - درنهایه گوید:

«و اما در حال غیبت - ائمه (ع) به شیعیان اجازه تصرف در حقوقشان را از آنچه که تعلق به خمسها و غیر آن می گیرد داده اند، نسبت به چیزهایی که شیعیان ناچار از آن بوده اند از قبیل مناکح و متاجر و مساکن^(۱) و اما غیر اینها تصرف در آن به هر حال جایز نیست.

و اما دیگر خمسها از قبیل گنجها و غیر آن در حال غیبت، سخن فقهاء شیعه

(۱) مناکحی که مورد ابتلاء بوده کنیزهایی بوده است که در بازار خرید و فروش می شده و بسیاری از شیعیان اولاد کنیزها بودند، و این کنیزها در جنگها بدست می آمدند و جنگها بدون اذن امام بوده و یا اگر با اذن امام بوده خمس داشته، آنها خمسش را نمی دادند و چون این مناکح مورد ابتلاء بود ائمه تحلیل کردند.

و متاجر: تجارت با آنها می بوده که خمس را قبول نداشتند مثلا کفار خمس معدن را قبول ندارند و معدن را از آنها می خریدند. و مساکن که در آن می خواستند زندگی کنند، این سه دسته زیاد مورد ابتلاء بوده و حقوق ائمه در آن بوده، حالا یا همه اش حق امام بوده، یا خمسش، ائمه (ع) اینها را تحلیل کرده اند بر شیعیان، بعضی تحلیل را منحصر به مناکح می دانستند بعضی تحلیل را اصلا منکر بودند. (الف - م. جلسه ۳۳۴ درس)

در آن مختلف است و کلام صریح معینی در مورد آن نیست به جز اینکه هر یک از آنان سخنی گفته اند که درخور احتیاط باشد:

بعضی گفته اند: خمس در حال غیبت نازل منزله آنچه که برای ما حلال شده از مناکح و متاجر می باشد.

گروهی گویند: حفظ خمس تا وقتی که انسان زنده است واجب است، پس زمانیکه وقت وفات او رسید به کسی که اعتماد به او دارد از برادران مومنش وصیت کند تا آن را در صورتیکه صاحب الامر (ع) ظهور کرد به دست او دهد، یا بر حسب آنچه به او وصیت شده او هم وصیت کند تا اینکه به صاحب الامر (ع) برسد.

عده ای گویند: واجب است خمس را دفن کنند، چون هنگام قیام قائم (عج) زمین گنجهایش را بیرون می ریزد.

گروهی گویند: واجب است که خمس به شش قسمت تقسیم شود: سه قسم برای امام است که دفن یا سپرده می شود به کسی که به امانتداریش اعتماد شده، و سه قسم دیگر بر مستحقین آن از یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه از آل محمد (ص) تقسیم می شود.

و این قول اخیر عمل به آن سزاوار است، چون مستحقین این سه قسم آشکارند گرچه سرپرست پخش آن در میانشان نمایان نمی باشد، چنانچه مستحق زکات آشکار بوده ولی سرپرست گرفتن و پخش آن نمایان نمی باشد، و در زکات هیچکس نگفته که سپردن آن به مستحقش جایز نیست.

اگر انسانی احتیاط کند و بریکی از سخنانی که بیان شد از دفن کردن یا وصیت نمودن عمل نماید، گناهکار نمی باشد. اما تصرف در خمس بنا بر آنچه قول اول در برداشت (حلال شدن خمس) این خلاف احتیاط است، و سزاوار

است بر حسب آنچه که مقدم داشتیم از آن اجتناب شود.^(۱)

مقصود از نقل کلام طولانی شیخ این بود که معلوم شود مسئله نزد قدماء نیز اختلافی بوده است، و اینکه در مسئله نه اجماعی بوده و نه شهرتی، پس واجب است در مسئله به آنچه که مناسب با قواعد است عمل شود. مفید در مقنعه نیز تصریح به اختلاف کرده است، گوید:

« فقهاء شیعه در مسئله خمس در زمان غیبت اختلاف کرده اند، و هر گروهی از آنان به طرف گفتاری رفته اند، از ایشان کسانی اند که به دلیل غیبت امام وجوب بیرون آوردن خمس را از مال ساقط می دانند... »^(۱)
در حدائق این قولها را به چهارده تا رسانده است:

اول: جدا کردن همه خمس هر شش سهم از اموال و وصیت به انسانی مورد اعتماد و او هم به فرد مورد اعتماد دیگر تا هنگام ظهور امام (ع) و شیخ مفید این قول را اختیار کرده است.

دوم: قول به حلال گردیدن خمس و سقوط آن بطور مطلق (چه سهم امام و چه سهم سادات) این قول به سلار و فاضل خراسانی و عده ای از اخباریین نسبت داده شده است و لکن با دقت در عبارت مراسم، اطمینان حاصل می شود که مورد حکم تحلیل، بنظر سلار انفال است نه خمس، رجوع نمائید.^(۲)

سوم: قول به دفن همه آن، در مقنعه و نهاییه آن را از برخی فقهای شیعه نقل کرده با تکیه به آنچه که در مقنعه روایت کرده از اینکه زمین هنگام ظهور امام (ع) گنجهایش را آشکار می کند.

چهارم: پرداختن نصف آن به اصناف سه گانه (یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه) و نصفی که برای امام (ع) است به امانت گذاشته یا دفن شود، و شیخ در نهاییه این را اختیار کرده است.

(۱) مقنعه / ۴۶.

(۲) جوامع الفقیه / ۵۸۲.

پنجم: نسبت به سهم اصناف سه گانه مثل قول چهارم است، و اما حق امام (ع) حفظ می شود تا به دست امام (ع) برسد، در مقنعه این قول را صواب دانسته و ابوالصلاح و ابن براج و ابن ادریس آن را اختیار کرده اند و علامه در منتهی آن را نیکو شمرده و در مختلف آن را اختیار نموده است.

ششم: پرداختن سهم اصناف سه گانه به آنان، و برای کامل کردن آن، پرداخت سهم امام نیز به ایشان، علامه در مختلف آن را نزدیک به صواب دانسته و از عده ای از علمای شیعه آن را نقل نموده، و محقق در شرایع آن را اختیار کرده، و مشهور بین متأخرین از فقهای شیعه هم همین است، و عمده دلیل آنان برای پرداخت سهم امام به جهت کامل کردن سهم سادات فقیر مرسله حماد و مرفوعه احمد بن محمد است که قبلاً بیان شد.^(۱)

هفتم: نصف آن به مصرف اصناف سه گانه برسد، اما سهم امام با بودن امکان، به امام رسانده شود، و با نبود امکان به مصرف اصناف سه گانه برسد و در صورت امتناع رساندن به امام و نیازمند نبودن اصناف، برای شیعه حلال است. صاحب وسائل همین قول را اختیار کرده است.

هشتم: نصف آن به مصرف اصناف برسد و سهم امام برای شیعه حلال شده که در این صورت بیرون آوردن سهم امام از مال ساقط است. از مدارك و محدث کاشانی دروافی و مفاتیح این قول استفاده می شود و در حدائق آن را نزدیک بصواب دانسته.

نهم: نصف آن به مصرف اصناف برسد و سهم امام توسط دوستان با معرفت امام مصرف شود، و این قول را ابن حمزه اختیار نموده (یعنی کسانی که شیعه واقعی هستند و در راه ائمه «ع» که راه مبارزه با ظلم بوده قدم برمی دارند).

دهم: تحلیل، مخصوص خمس ارباب مکاسب است به جهت اینکه همه آن

(۱) در هر دو روایت این نکته تصریح شده بود: که اگر سهم سادات کافی بمخارج آنان نبود امام باید از آنچه در اختیار دارد کمبود آنها را جبران نماید.

برای امام است، و اما خمس دیگر چیزهایی که خمس در آن است بین امام و بین اصناف مشترك می باشد، شهید ثانی در منتقى الجمال آن را اختیار کرده و روایات تحلیل را بر خصوص ارباح مکاسب حمل نموده است.

باید توجه شود که: همه روایات تحلیل را بر خصوص خمس ارباح مکاسب حمل کردن مشکل است مخصوصاً آن روایاتی که مشتمل بر تحلیل اسراء و زنان است.

یازدهم: حلال نبودن هیچگونه تصرف حتی نسبت به مناكح و مساكن و متاجر با اینکه گروهی از فقهاء شیعه قائل به تحلیل آنها هستند و بلکه ادعای اجماع بر حلال بودن مناكح شده است، و از ابی الصلاح حلبی در کافی این قول استفاده می شود.

دوازدهم: روایات تحلیل را محدود کردن بر جواز تصرف در مالی که خمس در آن است باین صورت که تصرف قبل از بیرون آوردن خمس از آن جایز باشد ولی مشروط بر اینکه خمس را در ذمه خود به عهده گیرد، و این قول را مجلسی (ره) اختیار کرده است.

سیزدهم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن و در نصیب امام مخیر باشد بین دفن آن، یا وصیت به شکلی که گذشت و یا احسان به اصناف با اذن فقیه در صورت دشواری بودن دفن یا وصیت، و شهید در دروس این نظر را برگزیده است.

چهاردهم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن بصورت واجب یا مستحب و نصیب امام (ع) را تا هنگام ظهورش حفظ کردن، و علماء اجازه دارند آن را در مستحقین از اصناف مصرف نمایند، شهید اول در بیان این قول را اختیار کرده است.^(۱)

اینها چهارده قول در مسئله خمس در عصر غیبت بود که مرحوم بحرانی

(۱) حدائق ۱۲/۴۳۷ و صفحات بعد از آن.

در حدائق آنها را بیان کرده است .

در اینجادر وقول دیگر است که متاخرین فقهای شیعه آنها را اختیار کرده اند :

اول : سهم اصناف را به مصرف آنان رساندن ، و نصیب امام را از جانب ایشان صدقه دادن به دلیل آنچه که از روایات صدقه دادن مال مجهول المالک استفاده می شود از این جهت که ملاک در وجوب صدقه دادن چنین مالی اینست که امکان رساندن مال به صاحبش نباشد اگر چه صاحبش را به شخصه هم می شناسد ، چنانچه در روایت یونس به نقل از امام رضا (ع) درباره کسی که بعضی از کالاهای رفیقی که همسفر مکه اش بوده پیش او مانده ، بعد از اینکه رفیقش به شهرش رفته و این شخص شهر او را نمی شناسد ، آمده ، که حضرت فرمود :

«هرگاه وضع چنین است آن کالا را بفروش و پول آن را از طرف صاحبش صدقه بده» .^(۱)

در جواهر و مصباح الفقیه^(۲) این قول قوی دانسته شده .

دوم : نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن و نصیب امام را در آنچه که علم به رضایت امام یا اطمینان به رضایت امام در آن است ، مصرف کردن از قبیل کامل نمودن نصیب سادات یا کمک کردن به فقراء شیعه یا اداره حوزه های علمیه و هر آنچه که استواری مبانی دین مبین در آن است .

توضیح اینکه صدقه دادن مالی که امکان رساندن آن به صاحبش نمی باشد در صورتی جایز است که علم به رضایت جهت مصرف آن در کاری که مالک آن راضی به آنست نباشد ، و اما وقتی که رضایت صاحب مال در مصرف خاصی بدست آید و در غیر آن مورد خاص چنین رضایتی بدست نیاید یا عدم رضایت او محرز باشد در چنین صورتی ، تجاوز از آن مورد خاص جایز نمی باشد ، پس

(۱) فی روایة یونس عن الرضا (ع) فیمن بقى عنده بعض المتاع من رفیق له بمکه بعدما رحل الی منزله ولا یعرف بلده فقال (ع) : اذا کان کذا فبعه و تصدق بثمانه . (وسائل

۱۷/۳۵۷ ، باب ۷ من ابواب اللقطه ، حدیث ۲) .

(۲) جواهر ۱۶/۱۷۷ ، و مصباح الفیه ۱۵۸-۱۵۹ .

اگر مال زید پیش عمرو باشد و برای عمرو رساندن آن به زید ممکن نباشد و لکن برای صاحب مال (زید) اهل بیتی است که فقیرند یا خانه ای است که در معرض خراب شدن است، آیا صاحب مال راضی است به این که مالش را صدقه دهند و در خانواده یا تعمیر منزلش مصرف نشود؟ و ما می دانیم که کامل نمودن وسایل زندگی سادات و کمک به فقراء شیعه و برپا داشتن استوانه های دین و ترویج شرع مبین از مهمترین کارها در نزد ائمه معصومین «ع» و سیره و شیوه آنان بوده است پس بر ما واجب است که مال امام (ع) را در آن جهتی که علم قطعی بر اهمیت دادن امام به آن جهت داریم، مصرف نمائیم. و این با اختلاف موقعیتهای تغییر پیدا می کند.

پس اختصاص دادن آن به فقراء سادات چنانکه در کلمات عدّه زیادی از متأخرین آمده، بدون وجه است، با توجه به اینکه اموری یافت می شوند که بسا در نزد امام از تکمیل و تتمیم هزینه سادات فقیر به مراتب با اهمیت ترند. مرسله حماد و مرفوعه احمد بن محمد نیز که گمان شده بر کامل نمودن کمبود سادات و توسعه بر آنان از نصف سهم امام دلالت می کنند، در صورتی است که امام دارای حکومت و قدرت بوده و همه مالیاتها و اموال عمومی در نزد او جمع شوند و همه نیازها را اداره کند، بنابراین از این دور روایت، حکم صورتی که امام در راس قدرت نباشد و مصرفها با هم مزاحمت دارند و بعضی از آنها به مراتب با اهمیت تر از توسعه بر ساداتند، استفاده نمی شود.

بنابراین مبنا وقتی کسی که مال امام (ع) در پیش اوست رضایت امام (ع) را به مصرف مالش در جهتی خاص بدست آورد، برای او جایز است که بدون رجوع به فقیه عهده دار مصرف آن شود، و اینکه گفته شده فقیه عهده دار و ولی کارهای شخص غائب است شامل این مورد که شخص غائب، امام زمان «عج» باشد نمی شود.

زیرا ادله ولایت فقیه مربوط به کارهایی است که نیابتاً از طرف امام باید انجام

دهد و اینگونه کارها یک سری کارهای عمومی است که شارع مقدس راضی به ترك آنها نمی باشد و در اصطلاح امور حسبيه می گویند و شامل ولایت بر خود امام و انجام کاری در مورد اموال شخصی او نمی شود مگر اینکه گفته شود: فقیه به مصالح دین و به آنچه که ائمه (ع) راضی به آن هستند بیناتر است [پس باید مصرف اموال شخصی امام زمان (ع) نیز زیر نظر فقیه باشد].

بنا بر این وجه یک نکته باقی می ماند و آن اینکه تنها رضایت قلبی مالک به مصرف نمودن مالش در جهتی خاص، معامله های انجام گرفته روی مالش را تا اذن وی یا اذن شرعی شارع از فضولی بودن بیرون نمی آورد، زیرا لازم است عقداستناد به مالک داده شود، بطوری که مثلاً گفته شود ملکش را فروخت، و چنین چیزی واقعیت پیدا نمی کند مگر با اذن یا اجازه مالک، و شیخ انصاری - قدس سره - در اول بحث فضولی از کتاب مکاسبش به این نکته اشاره فرموده، اگرچه قول قوی نزد آن مرحوم این است که صرف رضایت مالک کفایت می کند. رجوع نمائید.^(۱)

سپس گوئیم: اینها سخنان فقهای شیعه درباره حکم خمس در زمان غیبت بود و ضعف بعضی از این سخنان روشن است، مثل قول به وجوب دفن همه خمس یا دفن سهم امام تا اینکه امام (ع) ظاهر شود و آنرا بیرون آورد، یا کنار گذاردن و حفظ آن و به امانت سپردن و مانند آن تا اینکه به دست امام برسد. لازمه چنین سخنانی ضایع و تلف شدن مال و محروم گردیدن مستحقین آن و تعطیل شدن مصرفهایی که ضروری است می باشد و نظیر همین سخنان است، قول به حلال شدن خمس بطور مطلق، مخصوصاً نسبت به سهم اصناف سه گانه بخصوص با توجه اینکه این اصناف از زکات نیز محرومند.

و روشن است که بیشتر این سخنان مبتنی است بر اینکه بگوییم خمس به دو نیم تقسیم می شود، نیمی ملک اصناف سه گانه است و نیم دیگر ملک شخص امام

(۱) مکاسب / ۱۲۴ (چاپ دیگر: ۱۵۶/۸ - ۱۵۷)

معصوم و ازاموال شخصی او می باشد و از اینرو گفته می شود، واجب است خمس حفظ شود تا به دست او برسد یا از طرف او صدقه داده شود، یا در آنچه که مورد رضایت او است مصرف گردد.

ولکن ما قبلاً چندین بار بیان کردیم که همه خمس حق واحدی است که برای منصب امامت و حکومت حق، قرار داده شده، و آن مال امام است بعنوان اینکه امام است نه برای شخص او، و جهت امامت، تقییدیه (یعنی ملکیت خمس مقید به امامت است) لحاظ شده نه تعلیلیه (نه اینکه امامت علت و واسطه در ثبوت حکم ملکیت برای شخص باشد) و انفال نیز مانند خمس است و کسی که حق حکومت برای اوست عهده دار گرفتن خمس و انفال و مصرف آن در امور مربوط به امامت و حکومت است، در زمان پیامبر (ص) این حق برای ایشان بوده، و بعد از آن حضرت، برای امام معصوم است، و در زمان غیبت امام معصوم این حق برای فقیه عادل عالم به مصالح اسلام و مسلمین است.

به تعبیر دیگر می توان گفت: این دو ازاموال عمومی هستند که شرعاً در اختیار فردی که نماینده اجتماع و دارای حق حکومت بر مردم است می باشد، و اذن و اجازه چنین شخصی تصحیح کننده معاملات است که روی خمس و انفال واقع می شود، پس معنای اینکه خمس و انفال برای امام است اینست که امام عهده دار تصرف در آند و بوده و اختیار آنها به دست او است، و مورد مصرف آن دو، مصالح عمومی است که بنا بر آنچه امام عادل تشخیص می دهد مصرف می شود، و از مهمترین مصالح نیز اداره خانواده شخص امام و حفظ موقعیت او است، چنانکه مخارج اصناف سه گانه نیز از روشن ترین وظائف امام می باشد. و چون امامت و حکومت از نظر شرع تعطیل بردار نیست و تعطیل کارها و وظائف حکومت گرچه در زمان غیبت باشد جایز نیست - چنانچه به تفصیل در این کتاب مورد پژوهش قرار گرفت - پس بناچار حذف نظام مالی ثابت شده برای حکومت و تعطیل آن بطور کلی جایز نمی باشد، و خمس و انفال از مهمترین منابع

مالی حکومت اسلامی است. پس برای حلال نمودن مطلق آن دو، یا واجب کردن حفظشان و امتناع از مصرف آنها در مصارفی که برای آنها ثابت شده، یا آزاد و مختار بودن مردم در مصرف آنها بدون مراجعه به کسی که برای او حق حکومت می باشد، اگرچه این حکومت در شهر خاص یا منطقه خاصی باشد، مجالی نیست.

از سوی دیگر اگر فقهای صالح، قدرت کافی برای تشکیل حکومت نداشته و نتوانستند حکومت کامل و بتمام معنا برقرار نمایند، باز با وجود برپا داشتن بعضی از کارهای حکومت که برای آنان ممکن است و مصرف نمودن اموالی که مصارف آن مشخص شده به اندازه وسعت و محدوده قدرت آنان، منافاتی ندارد، چنانچه عمل ائمه ما (ع) نیز بر همین اساس استوار بوده است.

و از مهم ترین موارد مصرف آن که عقلاً و شرعاً واجب است، حفظ حوزه های علمیّه و ترویج دین مبین اسلام و تهیّه مقدمات و وسایل تشکیل حکومت صالح دینی و گسترش محدوده آنست، که همواره در سایه و به برکت حکومت حقه است که می توان امید اقامه عدل و اجرای دستورات اسلام را در بین امت اسلام ولو در یک منطقه خاصی داشت.

و آیا ممکن است به این مطلب ملتزم شد که خداوند متعال یک پنجم اموال مردم یا یک دهم آن را با گستردگی و کثرتی که دارد و نیز همه اموالی که دارای مالک خاصی نیست مثل زمین های موات و جنگلها و رودخانه ها و کوهها و معادن و دریاها و مانند آن ها را برای شخص خاصی قرار داده، اگرچه این شخص معصوم هم باشد، بطوریکه از اموال شخصی او شمرده شود و به هر شکل بخواهد در آن تصرف کند بدون اینکه مصالح امت را در نظر بگیرد و بعد هم به ورثه او منتقل شود مانند آنچه با کار کوشش خود یا به وراثت از کسی که از او ارث می برد داخل در ملکش شده است؟ گمان ندارم کسی بچنین مطلبی ملتزم بشود، و این نکته ایست شایان توجه.

آنچه اینجا از بحث زکات و خمس بیان کردیم بیشتر آن را از بحثهایی که قبلاً در این دو باب در کتابهای جداگانه نوشته بودیم گرفتیم، و چون در گذشته این دو کتاب چاپ شده است، بدین خاطر بحث در این دو موضوع را اینجا بطور فشرده و مجمل آوردیم. برای اطلاع در این زمینه به آن دو کتاب مراجعه فرمایید. ^(۱)

www.KetabFarsi.com

(۱) کتاب خمس و انفال حضرت استاد توسط انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است؛ کتاب زکات معظم له نیز در چهار مجلد توسط نشر تفکر به زیور طبع آراسته گردیده است. (مقرر)

فصل سوم:

غنایم، زمینها و اسرای جنگ

- * معنی و مفهوم غنیمت
- * اختصاص غنایم به خدا و رسول
- * چگونگی تقسیم غنایم
- * سلب
- * اشیاء برجسته از غنیمت (صفایا)
- * حکم زمینهایی که به وسیله جنگ فتح شده است
- * اسیران جنگ
- * غنایم اسرای اهل بغی (شورشگران)

این فصل به غنائم جنگ که از جمله آنها زمینهایی است که
بوسیله جنگ فتح شده و نیز اسرای جنگ اختصاص دارد:
ما اینجا درباره غنائم جنگ بطور اجمال بحث می کنیم و
کسی که تفصیل آن را بخواهد به کتاب الجهاد از کتابهای
مبسوط فقه مراجعه کند.

در مسئله از چند جهت بحث می شود:

جهت اول

معنای غنیمت و فرق بین غنیمت و فیئ

۱- راغب در مفردات گوید:

«غَنَمٌ همان غنم معروف یعنی گوسفند است، خداوند متعال می فرماید: و مر البقر والغنم حرمتنا علیهم شحومهما؛ و از گاو و گوسفند پیه و چربی آن را بر آنان حرام کردیم. و غَنَمٌ: بدست آوردن و غلبه پیدا کردن بر گوسفند است، سپس استعمال شده در هر چه که بر آن غلبه پیدا شود، چه از دشمن بدست آید و چه غیر آن، خداوند متعال می فرماید: واعلموا انما غنمتم من شیء؛ بدانید هر گونه غنیمتی که نصیب شما می شود. و آیه: فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا؛ از آنچه به غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه، بخورید»^(۱).

در اول بحث خمس درباره معنای غنیمت و نقل برخی از کلمات پیرامون آن سخن گفته شد رجوع نمائید.^(۲)

۲- در مجمع البیان دنبال آیه خمس آمده است:

«غنیمت آن است که از اموال کفاری که با اسلام سر ستیز دارند به وسیله

(۱) مفردات راغب / ۳۷۸.

(۲) به اول بحث خمس همین کتاب مراجعه شود.

جنگ گرفته مي شود، و آن بخششي است از جانب خداوند متعال براي مسلمانان، و فسي چيزي است که بدون جنگ گرفته مي شود، سخن عطاء و مذهب شافعي و سفيان همين است، و از امامان ما هم چنين روايت شده و گروهی گویند:

غنيمت و فسي یکی می باشند، و ادعاء نموده اند که این آیه ناسخ آیه ای است که در سوره حشر آمده آنجا که می فرماید: ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل: آنچه را خداوند از اهل آبادیها به رسولش باز گردانده است از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است. ^(۱)

و مانند همين را شيخ طوسي در تفسير تبیان دنبال آیه خمس بیان نموده است. ^(۲)

۳- در تفسير قرطبي دنبال آیه خمس آمده است:

«غنيمت در لغت آن چيزی است که فردی یا جماعتی با تلاش آن را بدست آورند... و مغنم و غنيمت به یک معنايند، گفته می شود: گروه، غنيمت گرفتند. اجماع علماء سنت بر آن است که مراد از آیه شريفه: «غنمتم من شيء»، مال کفار است آن هنگام که مسلمانان با قهر و غلبه بر آن چيره شوند. بنا بر آنچه که بيان نموديم، لغت غنيمت اقتضای تخصیص به غنيمت جنگ را ندارد و لکن اصطلاح شرع لفظ غنيمت را به این نوع معنی مقيد نموده است، و شرع اموالی که از کفار به ما می رسد را به دو اسم ناميده است: غنيمت و فسي.

پس چيزی که مسلمانان از دشمنانشان با تلاش و راندن اسبان و شتران بدست آورند غنيمت ناميده می شود، و این اسم لازمه این معنی است بطوریکه اصطلاح در آن گردیده و فسي از فاء يفيئ به معنی برگشت است، و آن هر

(۱) مجمع البيان ۲/ ۵۴۳ (جزء ۴).

(۲) تبیان ۱/ ۷۹۷، در تفسير انفال.

مالی است که از غیر جنگ و بدون راندن اسبان داخل اموال مسلمانان شده است مثل مالیات زمینها و مالیات سرانه و خمس غنائم. و سفیان ثوری و عطاء بن سائب مانند همین را گفته اند. و گفته شده: غنیمت و فئی یکی بوده و در آنها خمس می باشد، قتاده آن را گفته است. و گفته شده: فئی عبارت است از تمامی اموالی که بدون غلبه برای مسلمانان حاصل شده است و این با معنایی که قبلا بیان شد نزدیک به هم می باشند.^(۱)

۴- ما وردی در احکام سلطانیه گوید:

«فئی و غنائم اموالی است که از مشرکین رسیده باشد یا آنان سبب رسیدن آن شده باشند، و هر دو مال اختلاف در حکم دارند، و این دو با مال صدقات از چهار جهت تفاوت دارند...»

اما فئی و غنائم از دو جهت بایکدیگر اتفاق دارند و از دو جهت اختلاف: اما دو صورت اتفاق آنان، اول: اینکه هر یک از آن دو به سبب کفر بدست می آید. و دوم: اینکه مصرف یک پنجم هر دو یکی است. اما آن دو صورتی که با هم اختلاف دارند، اول: اینکه مال فئی از روی بخشش بدست می آید و مال غنیمت به غلبه گرفته می شود. و دوم: اینکه مصرف چهار پنجم فئی با مصرف چهار پنجم غنیمت تفاوت دارد بنابر توضیحی که بزودی خواهیم داد، انشاء الله.^(۲)

و مانند همین سخن را ابو یعلی الفراء در احکام السلطانیه بیان نموده است.^(۳) در فصل چهارم بحث در معنای فئی و حکم آن و اینکه آیا در آن خمس قرار گرفته یا نه، و آیا تقسیم می شود یا همه آن برای امام می باشد؟ به بررسی این مسأله خواهیم پرداخت، از کلمات علماء بنابر آنچه گذشت استفاده می شود که غنیمت

(۱) تفسیر قرطبی ۱/۸.

(۲) احکام السلطانیة / ۱۲۶.

(۳) احکام السلطانیة / ۱۳۶.

و فیئ در نزد آنان بطور کلی یا متباین با هم بوده و یا متساویند.
 ولکن ممکن است گفته شود: آن دو از نظر مفهوم باهم مخالف می باشند و نسبت بین آنان یا عموم و خصوص من وجه است و یا فیئ اعم مطلق^(۱) است: زیرا مراد از فیئ چیزی است که به امام مسلمین یا بیت المال برگشت داده شده حال یا بطور مطلق (از مال کفار و غیر آن) یا از جانب کفار فقط، که شاید این احتمال، قوی تر باشد، پس غنائم جنگ و قتال را نیز شامل می شود، و در روایات زیادی بر غنائم جنگی، فیئ اطلاق گردیده چنانکه خواهد آمد، و از همین باب است آنچه که در نهج البلاغه آمده آنجا که حضرت به عبد الله بن زمعه می فرماید: «این مال نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه فیئ است و از آن همه مسلمانان و درو شده شمشیرآنان است».^(۲)

واینکه مورد آیه در سوره حشر حصول مال بدون جنگ است دلالت بر اختصاص لفظ «فیئ» به این معنی را ندارد.

و بنظر ما مراد از غنیمت هر مالی است که انسان بر آن غلبه پیدا کرده، گرچه با کسب کردن باشد، و اینکه بر غنائم جنگ نیز غنیمت اطلاق می شود به لحاظ غلبه جنگجویان بر آن و بدست آوردن آنان است، و غنیمت به آنان نسبت داده

(۱) اگر گفتیم غنیمت به همان معنای لغوی است کما اینکه ما گفتیم، یعنی مالی که نعمت غیر مترقبه است مثل معادن و کنوز و ارباح مکاسب که اینها مصداق غنیمت است، بنا بر این ما بین فیئ و غنیمت عموم و خصوص من وجه می شود یعنی بعضی از غنیمتها هست که فیئ نیست مثل ارباح مکاسب و بعضی از فیئ ها هست که غنیمت به آن اطلاق نمیشود مثل آنجا که بدون جنگ بدست آمده و به مسلمانها نمی دهند چون «غنیمت» نیست. و یک ماده مشترک دارند و آن غنائم جنگ است که، هم فیئ است و هم غنیمت، و اگر گفتیم غنیمت خصوص غنائم جنگ است آنوقت فیئ اعم می شود از غنیمت. (الف - م. در جلسه ۳۳۷ درس)

(۲) نهج البلاغه: «ان هذا المال لیس لی ولا لک و انما هو فیئ للمسلمین و جلب اسیافهم» (نهج البلاغه، فیض / ۷۲۸، عبده ۲ / ۲۵۳، لح / ۳۵۳، خطبه ۲۳۲).

نمیشود مگر بعد از اینکه تقسیم آن بین آنها مراد باشد، بنا بر این نسبت بین غنیمت و فیه عموم و خصوص من وجه است.

و اگر مراد از غنیمت فقط غنائم جنگ باشد به دلیل زیادی استعمال آن در غنائم جنگ، در آن صورت فیه اعم مطلق از غنیمت می باشد، مگر اینکه ادعا شود غنیمت نیز بر آنچه که از کفار بدون جنگ و قتال بدست می آید گفته می شود، چنانکه چنین معنایی بعید نیست، پس در آن صورت هر دو لفظ از نظر مفهوم و مورد مساوی می باشند.

و ظاهر آنچه که از کلمات علماء گذشت اینست که غنیمت فقط به آنچه که از کفار گرفته می شود اختصاص دارد، و بزودی در حکم چیزهایی که از بغات - خروج کنندگان بر حکومت اسلامی - گرفته می شود و اطلاق غنیمت بر آن مطالبی خواهد آمد.

جهت دوم

اختصاص غنائم به خدا و رسول

مطلب دیگر اینکه غنائم از آن خدا و رسول بوده و از انفال می باشد، و آیه انفال در باره آن نازل شده است:

۱- مرحوم طبرسی در مجمع البیان در دنباله آیه انفال می گوید:

«ابن عباس گوید همانا پیامبر (ص) روز بدر فرمود: هر کس از غنائم دشمن چیزی بیاورد برای او فلان مقدار خواهد بود و هر کس اسیری بیاورد برای او فلان مقدار خواهد بود، پس جوانها شتافتند و پیران زیر پرچمها باقی ماندند، وقتی که جنگ سپری شد جوانها از پیامبر (ص) غنیمت طلب نمودند، پیران گفتند ما پشتیبان شما بودیم، اگر بر شما شکستی وارد می شد به طرف ما برمی گشتید. و بین ابی یسر بن عمرو انصاری برادر بنی سلمه و سعد بن معاذ سخنانی رد و بدل شد، آنوقت خداوند متعال غنائم را از آنان گرفت و آن را برای رسولش قرار داد که هر کار بخواهد با آن بکند، پیامبر (ص) هم بین آنان به تساوی تقسیم نمود.

و عبادة بن صامت گوید: ما در غنیمت با هم اختلاف کردیم بطوری که در رابطه با آن اخلاقمان بد شد، پس خداوند آن را از دست ما گرفت و برای

رسولش قرار داد، پیامبر (ص) هم بین ما به تساوی تقسیم نمود، و این عمل پیامبر (ص) بر اساس تقوی و طاعت خدا و مصلحت صورت گرفت.

سعد بن ابی وقاص گوید: برادرم عمیر روز بدر کشته شد، آنگاه من سعید بن عاص بن امیه را کشتم و شمشیر او را گرفتم که «ذو الکتیفه» نامیده می شد، و آن را به نزد پیامبر (ص) آوردم و از او خواستم آن را به من ببخشد حضرت فرمودند: این نه مال من است و نه تو، برو و آن را در همانجا که برداشتی بینداز. آن را انداختم و برگشتم و حالی داشتم که کسی جز خدا نمی دانست - از کشته شدن برادرم و گرفته شدن غنیمتم - و پیش خود گفتم: شاید این به کسی داده شود که مبتلی به بلاهای من نشده باشد، از آنجا مگر مقدار کمی نگذشته بودم که پیکی نزد آمد که خداوند متعال آیه «یسالونک» را نازل فرمود، ترسیدم که در باره من چیزی نازل شده باشد، وقتی پیش رسول خدا (ص) آمدم فرمود: ای سعد، تو از من شمشیر خواستی و آنوقت مال من نبود، و حال از آن من شده است برو و آن را بگیر که آن فعلاً مال تو است.

و علی بن طلحه به نقل از ابن عباس گوید: غنائم مخصوص رسول خدا (ص) بود و برای هیچکس در آن چیزی نبود، و اگر مسلمین در «سریه» ها چیزی نصیبشان می شد آن را پیش پیامبر (ص) می آوردند و اگر کسی سوزن یا نخی از آن را نگه می داشت خیانت حساب می شد و آنگاه که از رسول خدا (ص) خواستند تا از غنائم به آنها بدهد آیه انفال نازل شد.

و ابن جریج گوید: از مهاجرین و انصار کسانی که حاضر در جنگ بدر بودند در غنیمت با هم اختلاف کردند و آنها سه دسته بودند (دسته ای به دنبال دشمن و دسته ای غنیمت جمع می کردند و دسته ای هم دور رسول خدا (ص) حلقه زده بودند و ایشان را از دشمن حفظ می نمودند) آنگاه آیه انفال نازل شد و خداوند آن را به ملک رسولش در آورد تا آنطور که خداوند به او آموخته آن را تقسیم کند^(۱).

(۱) مجمع البیان ۵۱۷/۲ (جزء ۴).

۲- در رساله ای که به امام صادق (ع) نسبت داده شده و در تحف العقول روایت گردیده، خلاصه آن چنین است:

«و اما غنیمتها»: و آن اینکه وقتی جنگ بدر رخ داد، رسول خدا (ص) فرمود: هر کس دشمنی را بکشد از آن او چنین و چنان است، و هر کس اسیری بگیرد از غنیمت این قوم چنین و چنان حق اوست، و چون خداوند مشرکان را شکست داد و غنائم آنان جمع آوری شد یک مرد انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) همانا من دو تن را کشته ام - و بر آن بینه (گواه عادل) دارم - و یکی را هم اسیر کردم، پس ای رسول خدا (ص) آنچه برای ما بر خود تعهد کردی به ما بده و نشست.

آنگاه سعد بن عباده برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) مانع مان بود که آنچه را جنگجویان بدست آوردند بدست آوریم، نه از دشمن ترس داشتیم و نه به آخرت و جمع غنیمت بی رغبت بودیم، ولی ما ترسیدیم که اگر از شما دور شویم دسته ای از قشون مشرکین به شما حمله کنند یا آسیبی به شما رسانند، و شما اگر به این مردم جنگجو آنچه را می خواهند بدهید مسلمانان دیگر بدون غنیمت به مدینه بر می گردند، سپس نشست.

همان مرد انصاری باز برخاست و مثل سخن اول خود را گفت و نشست و هر کدام از آن دو تا سه بار گفتار خود را تکرار کردند، و پیامبر (ص) روی از آنها گردانید و خداوند - عزوجل - این آیه را نازل کرد: یسألونک عن الانفال، و انفال نام جامعی بود برای آنچه در آن روز بدست آورده بودند، مانند سخن خداوند: ما افاء الله علی رسوله، و مانند: ما غنمتم من شیء، سپس فرمود: قل الانفال لله وللرسول: بگو ای محمد که انفال از آن خدا و رسول است.

پس خداوند آن را از دست آنان گرفت و برای خدا و رسولش مقرر فرمود... و چون رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: و اعلموا انما غنمتم من شیء، ... این روز بدر بود و این هم مصرف

غنایمی که با شمشیر گرفته شده^(۱).

۳- در سیره ابن هشام آمده است:

«همانا رسول خدا (ص) فرمان جمع نمودن همه غنایمی که در لشکر توسط جمعی از مردم جمع شده بود داد آنگاه مسلمانان در آن بایکدیگر اختلاف پیدا کردند، کسانی که آن را جمع کرده بودند گفتند: آن برای ما است، و کسانی که با دشمن قتال نموده و آنان را دنبال کرده بودند گفتند: به خدا قسم اگر ما نبودیم شما به آن دست پیدا نمی کردید، ما بودیم که دشمن را مشغول نمودیم تا اینکه شما به غنائم رسیدید، و کسانی که از رسول خدا (ص) نگرهبانی نموده بودند از جهت اینکه مبادا دشمن راهش را به طرف ایشان کج کند گفتند: به خدا قسم شما به غنائم مستحق تر از ما نیستید، قسم به خدا که ما می توانستیم

(۱) في الرسالة المنسوبة الى الامام الصادق (ص) المرويه في تحف العقول ما ملخصه: «واما المغانم فانه لما كان يوم بدر قال رسول الله (ص): من قتل قتيلا فله كذا وكذا، ومن اسر اسيرا فله من غنائم القوم كذا وكذا. فلما هزم الله المشركين وجمعت غنائمهم قام رجل من الانصار فقال: يا رسول الله (ص) اني قتلت قتيلين - لي بذلك اليه - واسرت اسيرا، فاعطنا ما اوجبت على نفسك يا رسول الله ثم جلس. فقام سعد بن عبادة فقال: يا رسول الله (ص) ما منعنا ان نصيب مثل ما اصابوا جبن عن العدو ولا زهاده في الاخرة والمغنم، ولكن تخوفنا ان بعد مكاننا منك فيميل اليك من جند المشركين او يصيبوا منك ضيعه وانك ان تعط هؤلاء القوم ما طلبوا يرجع سائر المسلمين ليس لهم من الغنيمة شيء ثم جلس:

فقام الانصاري فقال مثل مقالته الاولى ثم جلس، يقول ذلك كل واحد منهما ثلاث مرات، فصد النبي (ص) بوجهه فانزل الله - عزوجل - : يسألونك عن الانفال، والانفال اسم جامع لما اصابوا يومئذ مثل قوله: ما افاء الله على رسوله. ومثل قوله: ما غنمتم من شيء. ثم قال: قل الانفال لله ورسول. فاختلفها الله من ايديهم فجعلها لله ورسوله...

فلما قدم رسول الله (ص) المدينة انزل الله عليه: واعلموا انما غنمتم من شيء، آياته... فهذا يوم بدر وهذا سبيل الغنائم التي اخذت بالسيف». (تحف العقول / ۳۳۹ به بعد).

بادشمن قتال کنیم زیرا خداوند با زوان جنگیدن به ما عطاء فرموده و ما می توانستیم هنگامی که کسی از دشمن مانع نباشد متاع را بگیریم، ولکن از حمله دشمن بر جان رسول خدا (ص) ترسیدیم و نزد ایشان ماندیم، پس شما مستحق تر از ما نسبت به غنائم نیستید...

سپس ابن هشام از ابی امامه نقل کرده که گفت:

از عبادة بن صامت در باره انفال سؤال نمودم گفت: هنگامی که ما اصحاب بدر در غنیمت اختلاف کردیم آیه انفال نازل شد، بطوریکه در رابطه با آن اخلاق ما بد شد، آنگاه خداوند آن را از دست ما در آورد و در اختیار رسولش قرار داد، و رسول خدا (ص) هم آن را بین مسلمانان بطور تساوی تقسیم نمود...

سپس رسول خدا (ص) آمد تا از گردنه صفراء خارج شده و بر تپه کوچکی که بین گردنه و بین نازیه بود وارد شد - که به آن سیر می گویند (در چند کیلومتری سرزمین بدر نزدیک مدینه) - جایی که چهار پایان در آن می چربدند، پس در آنجا پیامبر (ص) غنیمتی که خداوند از مشرکین گرفته و به مسلمانان بر گردانده بود بطور مساوی تقسیم نمود^(۱).

روشن است که در این عبارت ابن هشام نقل و همچنین فیئ بر غنائم جنگ اطلاق شده است. سیوطی در تفسیر در المثور نیز روایت عبادة بن صامت را نقل نموده است رجوع نمائید.^(۲)

۴- در تفسیر در المثور آمده است:

«ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در سنن از ابن عباس در باره آیه شریفه: یسألونک عن الانفال قل الانفال لله وللرسول. نقل می کنند که گفت: انفال غنیمتهایی بود که بطور خالص برای رسول خدا (ص)

(۱) سیره ابن هشام ۲/۲۹۵.

(۲) در المثور ۳/۱۵۹.

بوده و چیزی از آن برای هیچکس نبود، و آنچه در سرّیه‌ها نصیب مسلمانان می‌شد پیش پیامبر (ص) می‌آوردند، و اگر کسی سوزن یا نخی از آن را نگه می‌داشت خیانت بود، آنگاه مسلمانان از رسول خدا (ص) خواستند تا چیزی از آن را به آنان دهد که خداوند آیه انفال را نازل فرمود: يسألونك عن الانفال، از تو ای محمد (ص) درباره انفال سؤال می‌کنند بگو خداوند متعال می‌فرماید: انفال برای من است و آن را برای رسولم قرار دادم، چیزی از آن برای شما نیست، پس از خدا بترسید و میانه خویش را اصلاح کنید تا آنجا که می‌فرماید: اگر ایمان دارید. سپس خداوند متعال آیه: واعلموا انما غنمتم من شيء، را نازل فرمود آنگاه خمس آن را برای پیامبر (ص) و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و مهاجرین در راه خدا تقسیم نمود، و مردم را در چهار پنجم بقیه مساوی قرار داد، برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم و برای پیاده نظام یک سهم^(۱).

با مراجعه به تفسیر علی بن ابراهیم و تبیان و مجمع البیان و در المنثور و قرطبی و سنن بیهقی و اموال ابی عبید^(۲) و غیر آن از کتابهایی که راجع به نزول آیه انفال است، برای شما روشن می‌شود که غنائم قطعا از انفال بوده و انفال است که در حقیقت مورد نزاع و سؤال است.

و در فصل انفال خواهد آمد که مقصود از انفال اموال عمومی است که برای آن مالک شخصی نیست.

و با این معنا اطلاق لفظ انفال بر غنائم جنگ و بر مثل زمین موات و جنگلها و کوهها و دره‌ها و مانند آن به یک معنی خواهد بود، اگر چه در روایات و فتاوی

(۱) در المنثور ۳/ ۱۶۰.

(۲) تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) ۲۳۵/ ۱، تبیان ۷۸۰/ ۱، مجمع البیان ۵۱۷/ ۲، در المنثور ۱۵۸/ ۳ و بعد، تفسیر قرطبی ۲/ ۸، سنن بیهقی ۲۹۱/ ۶، کتاب قسم الفیئ والانفال، الاموال ۳۸۲ بیعد.

فقهاء ما اطلاق لفظ انفال بر قسم دوم بیشتر است، بلکه در زمان ما انصراف به قسم دوم دارد.

و کشمکش جنگجویان در انفال و سؤال از آن بنا بر روایاتی که گذشته، اگر چه در خصوص غنائم جنگ واقع شده است و لکن بنا بر ظاهر آیه مانعی نیست از اینکه جواب در آیه بر عموم و استغراق حمل شود، پس «لام» در یسألونک عن الانفال، برای عهد (غنائم بدر) است و «لام» در «قل الانفال لله» برای استغراق می باشد.

بلکه ممکن است گفته شود: مورد سؤال اگر چه خصوص غنائم است و لکن سؤال از آن بعنوان عموم و اینکه از انفال است واقع شده، نه بعنوان غنائمی که با قهر و غلبه گرفته شده، پس سؤال و جواب در وارد شدن تحت عنوان انفال با اطلاق و عمومیتی که دارد با هم مطابقت داشته و «لام» در هر دو برای استغراق است.

ملک شخصی نبودن غنائم و انفال برای رسول و امام

مقصود از قرار دادن غنائم و انفال برای رسول یا امام بعد از او، قرار دادن آن بعنوان ملک شخصی آنان نیست، که همانند آنچه با تجارت یا وراثت مالک شده اند باشد، بلکه مقصود قرار گرفتن آن دو در تحت اختیار و تدبیر امام است، و از آن آنچه را بخواهد به کسی که صلاح ببیند، می بخشد و آنچه را که اراده کند در موارد مورد نیاز مصرف می نماید، اگر از غنائم چیزی باقی ماند، خمس آن را برای اهلس بیرون می آورد، و بقیه را بین جنگجویان تقسیم می کند، پس امام عهده دار فرمان بر آن و تصرف در آن است و برای کسی که جنگیده حق اعتراض بر امام نیست، اگر چه عطاء و اجرتی که امام می دهد همه غنیمت را شامل شود، و در غنیمت تقسیم بین جنگجویان امری حتمی و مشخص نمی باشد:

۱- در مرسله حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع)) آمده است که فرمود:

«و چیزهای برجسته غنائم در اختیار امام است او حق دارد از این اموال بهترین ها را - جهت تامین نیازهای ویژه - برگزیند، کنیز نیکو و حیوان بانشاط قوی، و لباس و کالا از آنچه که دوست دارد یا آرزو دارد، پس آنها در اختیار امام است قبل از قسمت و قبل از بیرون آوردن خمس. و بر امام است که با آن مال هر گونه احتیاج و کمبودی که به عهده اوست را بر طرف کند، از قبیل دادن به «مؤلفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون آورده و بین اهلس تقسیم می کند، و بقیه را بین کسانی که جنگ نموده اند تقسیم می نماید، و اگر بعد از بر طرف نمودن مشکلات و کمبودها چیزی باقی نماند آنان حقی ندارند و برای جنگجویان چیزی از زمینها و آنچه که بر آن غلبه پیدا کرده اند نیست مگر چیزهایی جزئی که لشکر از اموال مقاتلین دشمن جمع آوری نموده است (شمشیر و نیزه و ...)»^(۱).

۲- در صحیحۀ زراره است که گوید: اما قبل از اینکه سهمیه بندی کند آنچه بخواهد می دهد و می بخشد و عطاء می کند و رسول خدا (ص) به همراه گروهی جنگید که برای آنان نصیبی در فیئ قرار نداد، و اگر می خواست آن را بین آنان تقسیم می کرد»^(۲).

(۱) فی مرسله حماد عن عبد الصالح (ع) قوله: وللامام صفو المال: ان ياخذ من هذه الاموال صفوها الجارية الفارهة، والدابة الفارهة والشوب والمتاع مما يحب او يشتهي، فذلك له قبل القسمة و قبل اخراج الخمس، وله ان يسد بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل اعطاء المؤلفه قلوبهم و غير ذلك مما ينوبه، فان بقي بعد ذلك شيء اخرج الخمس منه فقسمه في اهله، وقسم الباقي على من ولي ذلك، وان لم يبق بعد سدّ النوائب شيء فلا شيء لهم. وليس لمن قاتل شيء من الارضين ولا ما غلبوا عليه الا ما احتوى عليه العسكر. (وسائل ۳۶۵/۶، باب ۱ من ابواب الانفال... حديث ۴. و تمام الحديث في الكافي ۵۳۹/۱-۵۴۳ كتاب الحجّة باب الفيء والانفال، حديث ۴).

(۲) فی صحیحۀ زراره قال: الامام يجري وينفل و يعطى ما يشاء قبل ان تقع السهام، وقد قاتل رسول الله (ص) بقوم لم يجعل لهم في الفيء نصيبا، وان شاء قسم ذلك بينهم.

اینکه روایت مقطوعه^(۱) است ضرری به استدلال نمی زند با توجه به اینکه زراره از فقهاء اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده و آگاه بنظر ائمه می باشد و چنین نیست که همانند او در احکام خداوند متعال سخن بگوید مگر از نصی که به او رسیده است.

و آنچه در مرآة العقول^(۲) آمده که کلمه «قوم» (گروه) در روایت را تفسیر به اعرابی کرده که سهمی برای آنان در غنائم نبوده تفسیری است که شاهی بر آن وجود ندارد، و محققا زراره عمل پیامبر (ص) را شاهد آورده بر آنچه که از عمل امام بیان داشته است.

و از روایت استفاده می شود که فیئ بر غنائم جنگ نیز اطلاق می شود، پس فیئ قسیم غنیمت نمی باشد اگرچه بعضی آن را قسیم غنیمت می دانند چنانچه گذشت و تحقیق در معنای فیئ خواهد آمد.

از آنچه بیان نمودیم صحت شمردن غنائم جنگ را از منابع مالی دولت اسلامی روشن می شود پس زمینها و ملکها و آنچه که در لشکر نیست تقسیم نمی شود بلکه تحت اختیار امام قرار می گیرد و امام می تواند مشکلات و کمبودها را با آنچه که در لشکر است بر طرف نماید، در حقیقت اموال هنگامی بین سپاهیان تقسیم می شود که سایر مشکلات و کمبودها بر طرف شود، و تقسیم این اموال نیز به جهت اختصاص آن به جنگجویان است.

نظریه فقها در مورد چگونگی تقسیم غنائم

و فقهاء شیعه بطور اجمال به مفاد این دو حدیث فتوی داده اند.

۱- مفید در مقنعه گوید:

«و برای امام این حق هست که قبل از قسمت نمودن غنیمت آنچه را بخواهد

(وسائل ۶/۳۶۵ باب ۱ من أبواب الانفال ... حدیث ۲).

(۱) مقطوعه حدیثی است که سند آن تا معصوم قطع شده و مستند نیست. (مقرر).

(۲) مرآة العقول ۶/۲۷۱ (= ط قدیم ۱/۴۴۶).